



حارث بن اسد محاسبی و مطالعات فربغی کتاب القصد او*

با مقدمه و تصحیح شوقیه اینالجیق
ترجمه توفیق سبحانسی

درباره محاسبی، که آثارش در تاریخ تصوف اسلامی اهمیتی فراوان دارد، اطلاعات مبسوطی در دست نیست. نویسندگانی که در قدیم برای آراء صوفیانه او اعتبار فراوان قائل شده‌اند، با آنکه نوشته‌اند که وی در علوم حدیث، کلام و تصوف از علمای بزرگ روزگار خویش بوده است، درباره زندگانی و تحصیلات او چندان اطلاعی به دست نداده‌اند.^۱ پژوهشهایی هم که درباره او به عمل آمده است از این نظر قدمی فراتر از اطلاعاتی که مآخذ موجود در اختیار می‌گذارد بر نداشته‌اند.^۲ به موجب این دانسته‌های

اندک، محاسبی، که در عالی‌ترین دوره فرهنگ اسلامی می‌زیسته، در سال ۷۸۱/۱۶۲ در بصره به دنیا آمده است. در این شهر که پس از بغداد، مهم‌ترین مرکز علمی آن روزگار بود، در علوم شرعی نزد علمای بزرگ زمان خویش تعلیم یافت و تحت تأثیر حسن بصری شدیداً به ریاضت پرداخت^۲؛ سپس به بغداد رفت و در آنجا مسکن گزید. نام اصلی او حارث است و لقب محاسبی از آن روبه‌وی داده شده که پیوسته نفس خود را تحت مراقبت و محاسبه قرار می‌داده است. اگرچه پدر وی اسد که اصلاً عرب بود^۳ به هنگام مرگ برایش ثروت کلانی به ارث گذاشت، بنا به روایت جنید بغدادی، با آنکه در نهایت نیازمندی به سر می‌برد حتی یک درهم از آن میراث را نپذیرفت.^۵ چون پدرش شیعی مذهب بود، به پیروی از حدیثی که می‌گوید: «کسانی که از دو آیین جداگانه باشند، هیچ چیز نمی‌توانند از همدیگر به میراث برند» از روی ورع که او به آن سخت وابسته بود، چنین رفتاری کرده است.^۶ سبب اندک بودن اطلاع از زندگانی محاسبی را، که در روزگار خود شهرتی داشته و این شهرت در دوره‌های بعد نیز با آثارش چندین قرن ادامه یافته است، باید در اعتقادات سنتی و افراطی او جستجو کرد. این اعتقادات مایه رمیدگی مردمان زمانه از او بوده است، و به همین سبب او ده سال پایان زندگانی خود را دور از همه و به صورت انسانی فراموش شده که همه از معاشرت با او می‌ترسیده‌اند گذرانیده است. چنانکه این عالم و اندیشمند بزرگ هنگامی که در سال ۸۵۷/۲۴۳ درگذشت، در مراسم تشییع جنازه او تنها چهار نفر حضور داشتند.^۷

در تذکرها می‌نویسند که چون محاسبی در کتابی که در انتقاد از معتزله نوشت، شخصاً از کلام معتزله بهره برد و در واقع خود را طرفدار آنان نشان داد، متهم شد و بر اثر فعالیت احمد بن حنبل با این احوال مواجه شد.^۸ مسلم است که ابن حنبل تنها به این سبب با محاسبی به مخالفت برخاست. مآخذ موجود این امکان را برای تثبیت سبب حقیقی خصومت این امام پرنفوذ و متعصب و افراطی با محاسبی، که از نزدیکان امام شافعی بود، فراهم می‌کنند.^۹

سیاست بنی امیه در پی مجادله‌ای بزرگ که مردم را به دسته‌های گوناگون تقسیم می‌کرد، با به چنگ آوردن خلافت، به دوره دینی خلفای اربعه پایان داد و موجب گردید که حکومتی پا به عرصه وجود گذارد که از نظر اندیشه، سیاست و امور اجتماعی کاملاً با دوره خلفا متفاوت بود. می‌بینیم که واکنشی در برابر این اندیشه پدید آمد که اسلام و مسلمانان ماهیت حقیقی خود را از دست دادند و مردم جامعه جدید به دنیا زیاده روی

آوردند و به نعمتهای مادی دنیا زیاده دل بسته شدند؛ در نتیجه اعتقاد به ورع^{۱۰} در بعضی از جوامع متعصب در این دوره راه را به روی پیدایی ریاضت گشود. این حرکت که حسن بصری (متوفی ۷۲۷/۱۱۰) پیشاپیش آن بود، در دوره‌های بعدتر، یعنی بعد از گزیده شدن بغداد به عنوان پایتخت (۷۶۲/۱۴۴)، در شبه‌جزیره عربستان، عراق، سوریه و خراسان به سرعت روبه گسترش نهاد و با ماهیتی که داشت در جوامع متعصب با استقبال شایسته مواجه شد. حتی می‌دانیم که احمد بن حنبل در این موضوع کتابی به نام کتاب الزهد نوشته است.^{۱۱}

در دوره‌ای که محاسبی زندگانی می‌کرد (۲۴۳ - ۱۶۴/۸۵۷ - ۷۸۱)، ترجمه آثار فلاسفه بزرگی چون افلاطون و ارسطو و دیگر فیلسوفان یونانی به عربی، مرکزیت یافتن بغداد که در پی آن روابط هند و ایران بیشتر از سابق شد، و نزدیکی با فرهنگ ایرانی و هندی، عقاید بودایی، مانوی و زردشتی دنیای افکار مذهبی تحت تأثیر قرار گرفت و باعث پیدایی فلسفه اسلامی شد. و همچنین موجب شد که ریاضت به سوی تصوف مذهبی بگراید. این تشکل با آزادی که مأمون، خلیفه عباسی (خلافت ۲۱۸ - ۱۹۸/۸۳۳ - ۸۱۳) به مرحله اجرا در آورد و مورد حمایت قرار داد، آسان‌تر گشت. محاسبی که در این دوره تحول در ذروه دانش خویش بود، در چنان محیطی برای اولین بار «معرفت» را به مفهومی ورای تلقی اهل سنت تعلیم داد و قواعد و اصول و اصطلاحات تصوف را از دیدگاهی متفاوت با دیدگاه اهل سنت به شاگردان خود آموخت، و نخستین بار در کتابهای خود نوشت. می‌بینیم که ابن حنبل نحوه تعالیم محاسبی را، که بزرگترین مشایخ صوفیه روزگار خویش شمرده می‌شد، از نزدیک مدنظر دارد. چنانکه چندین بار مجالس محاسبی با مریدانش را، با واسطه یکی از مریدان او، ابن السراج، بدون آنکه به چشم کسی دیده شود، تعقیب کرده است.^{۱۲} ابن حنبل که تحت تأثیر تعالیم او قرار گرفته بود، با آنکه وسعت دانش محاسبی و صمیمیت و عمق اعتقادات او را تأیید می‌کند، به ابن السراج توصیه می‌کند که از همراهی با چنین انسانهایی باید پرهیز کرد.^{۱۳}

جوامع سنی، و ابن حنبل که در آن روزگار پیشرو آنان بود، ریاضت را تا حدودی مثبت تلقی می‌کردند، ولی بر آن بودند که این فلسفه جدید دینی بجز دین بر هر چیز دیگر احاطه دارد و از این روبه شدت با این جریان به مخالفت برخاستند. به خلافت رسیدن متوکل (۲۴۷ - ۲۳۲/۸۶۱ - ۸۴۷) و برپا داشتن سیاستی تعصب آمیز بر خلاف جریان

آزادی دینی که مأمون بنیان گذاشته بود، بر این حرکت که به بازگشت بر قشری گری منجر می شد، شدت بخشید. دیگر در این جوامع نظر صوفیانه و تعلیم آن، تنها به صورت تردید آلود پذیره نمی شد، بلکه متهم به تعارض با دین می شد. در چنین شرایطی ابن حنبل به آسانی می توانست نظر و اعتقاد اهل سنت را دوباره حاکم کند و نفوذ دینی خود را به مردم بقبولاند. بدین ترتیب، ابن حنبل می توانست در برابر اندیشه‌ای که به وسیله محاسبی تبلیغ می شد، به شدت مقاومت کند و تنها به ممنوع ساختن تعلیم و تحریم کتابهای او قناعت نکند، بلکه او را از بغداد به زادگاهش، بصره، تبعید کند و معاشرت او را با اطرافیان ممنوع سازد.^{۱۴} دلیل دیگری که ابن حنبل را واداشت که با محاسبی تا این حد با خشونت رفتار کند، باید این باشد که اندیشه‌ها و اعتقادات صوفیانه‌ای که حتی خود او را تا حد زیادی تحت تأثیر قرار داد، می توانست به سهولت در جوامع سنی اشاعه پیدا کند. چنانکه می دانیم او گفته است که «از حارث دوری کنید، هیچ کس چون او نمی تواند اثری زهر آلود داشته باشد».^{۱۵}

فعالتهای ضد محاسبی مخصوصاً از طریق آثار نویسندگان حنبلی در دوره‌های بعد هم ادامه یافت. ابتدا در تبلیغاتی که در مخالفت با آثار او، به وسیله ابو ذرعه رازی (متوفی ۸۷۸/۲۶۱)، یکی از شاگردان ابن حنبل ترتیب داده شده بود، عموی جنید، سری سقطی (متوفی ۸۶۶/۲۵۱) هم شرکت جست. شاگردان محاسبی نیز چون خود او به وسیله قضات شرع عموماً مورد اتهام واقع شدند.^{۱۶} بعدها علمای مشهوری چون ابن جوزی (متوفی ۱۲۰۰/۵۹۷) و ابن تیمیه (متوفی ۱۳۲۸/۷۲۸) نیز در آثار خود، محاسبی را مورد انتقاد قرار دادند.^{۱۷} اما دانشهایی که او در آثار خود مطرح کرده است، بر چنان پایه‌های صحیحی استوار بود که تمام این جریانهای مخالف نه شخصیت او را تحت الشعاع قرار داد و نه آثارش را. صوفیان بزرگی که بعدها پا به عرصه گذاشتند از حلاج (مقتول ۹۳۲/۳۰۹) گرفته تا ابن عربی (متوفی ۱۲۴۰/۶۳۸) و ابوطالب مکی (متوفی ۱۰۰۶/۳۹۶) راه او را دنبال کردند.

ابوالحسن اشعری (متوفی ۹۳۵/۳۳۰) مؤسس کلام اشعری نیز تحت تأثیر محاسبی قرار داشت. اشعری که تا چهل سالگی به مکتب معتزله گرایش داشت، بعدها به مذهب اهل حدیث پیوست، و او نیز مانند محاسبی با به کار بردن دلایل عقلی عقاید معتزله را رد کرد و «علم کلام را در میان اهل سنت بنیان گذاشت».^{۱۸}

بی تردید غزالی (متوفی ۱۱۱۱/۵۰۵) بیش از دیگران تحت تأثیر محاسبی قرار

گرفت، و با متحد ساختن تصوّف محافظه کارانه با کلام اهل سنت، همان کار محاسبی را انجام داد؛ و در احیاء علوم الدّین غزالی این تأثیر آشکار است که او در تحقّق این مسئله توفیق حاصل کرده است. به علاوه غزالی هنگامی که درباره ماهیت تصوّف به تحقیق می پردازد، آشکارا می گوید که در کنار صوفیان دیگر از آثار محاسبی نیز بهره برده است.^{۱۹}

در تمام کتابهایی که از محاسبی، که اولین نویسنده صوفی تلقی می شود^{۲۰}، بحث می کنند، او را عالمی بزرگ ذکر کرده اند.^{۲۱} قشیری بعد از آنکه می نویسد که وی از نظر علم، عمل و حال^{۲۲} از علمای بی نظیر روزگار خود بود، از ابو عبداللّه بن خفیف (۹۸۲/۳۷۰) نقل می کند که می گفت: «به پنج تن از مشایخ اقتدا کنید و به حال مشایخ دیگر بسنده کنید. این پنج تن: حارث بن اسد محاسبی، جنید بن محمد، ابو محمد بن رُویم، ابوالعبّاس بن العطا، و عمر بن عثمان مکی اند، زیرا که آنان علم و حقیقت را جمع کردند.»^{۲۳}

در میان شاگردان درسهای محاسبی - که در روزگاری با رغبت قابل توجهی مواجه بود - علمای بزرگ تصوّف، چون: جنید (متوفی ۲۹۷/۹۱۰)، ابراهیم بغدادی (۲۶۹/۸۸۳)، ابوالحسن بَغَوی (۲۹۴/۹۰۷)، احمد بن مسروق (۲۹۷/۹۱۰) ابوالعبّاس طوسی (۲۹۷/۸۱۰)، اسماعیل بن اسحاق السّراج (۲۸۵/۸۹۹) و ابوجعفر محمد بن یعقوب الفرّجی، جای داشتند.^{۲۴}

ضمناً چنین معلوم می شود که محاسبی از نویسندگان پراثر است. تعداد کتابهای او در تصوّف، حدیث، کلام و فقه به دوست مجلد می رسد. این کتابها برای کسانی که بعدها در این موضوعها به تألیف پرداخته اند، مأخذ قرار گرفته اند.^{۲۵} تعداد آثار شناخته شده او از سی و نه اثر درمی گذرد.^{۲۶} از میان آثار شناخته شده او تاکنون تنها شش کتاب به چاپ رسیده است^{۲۷}، و دیگر آثارش که اکثر آنها در کتابخانه های استانبول نگهداری می شود، به صورت خطّی باقی مانده، و برخی فقط اسماً شناخته شده است.^{۲۸}

یکی از خصوصیات این آثار آن است که موضوعهای مورد بحث به صورت پرسش و پاسخ مطرح شده است. چنانکه در اکثر موارد، شاگردی گمنام از محاسبی سؤال می کند و او نیز پاسخ می دهد.

این شیوه که بر پژوهشگران غریب می نماید، گویی از نظام آموزشی آن روزگار و یا از نظام آموزشی محاسبی پیدا شده است. احمد بن حنبل، یکی از مجالس محاسبی را که

خود مخفیانه در آن شرکت کرده است، چنین توصیف می‌کند: «حارث و یارانش نزدیک غروب گرد آمدند، بعد از خوردن طعام نماز عشا به جای آوردند، و بعد تا نیمه شب بدون آنکه نمازی بگزارند یا سخنی بگویند در برابر حارث نشستند. سپس یکی از آن میان درباره مسئله‌ای از حارث سؤال کرد، و حارث در آن باره به سخن پرداخت. هنگامی که او سخن می‌گفت، اطرافیان چنان ساکت بودند که گویی پرنده‌ای بر سرشان نشسته است. به سخنان او گوش می‌دادند؛ گروهی گریه می‌کردند و برخی می‌نالیدند».^{۲۹}

در این باره مطالبی که شاگردش جنید بیان کرده است، آشکارا نشان می‌دهد که او آثارش را چگونه تدوین می‌کرده است: «آنگاه که با هم نشسته بودیم، از من می‌خواست که از وی سؤال بکنم، من هم می‌گفتم که در حال حاضر سؤالی ندارم، با اصرار می‌گفت که هر چه به ذهن تو می‌رسد، بپرس. از این رو من هر چه به ذهن می‌رسید از وی می‌پرسیدم. او جوابهایی مناسب می‌داد و چون به خانه باز می‌گشت آنها را در کتابی گرد می‌آورد».^{۳۰}

در بین آثار شناخته شده او، عمیق‌ترین آنها که مایه شهرت او شده است کتاب *الرعاية لحقوق الله* نیز به همین شیوه سؤال و جواب ترتیب داده شده است، اما به ندرت دیده می‌شود که نام شاگردی که از او سؤال کرده است ذکر شده باشد.

یکی از مهم‌ترین آثار محاسبی که بدین شیوه ترتیب داده شده است بی‌گمان کتاب *القصد* است. از این اثر که در دوره اخیر اسماً بر محافل علمی شناخته شده^{۳۱}، نخستین بار در سال ۱۹۶۴ دانشمند ارجمند مرحوم احمد آتش خبر داده است. بعدها چون مطلع شد که ما نسخه بر سه را از آن شهر برای تحقیق آورده‌ایم، خبر داد که نسخه دیگری هم در کتابخانه جارالله موجود است. اکنون با نسخه اسماعیل صائب در کتابخانه دانشکده ادبیات (دانشکده زبان، تاریخ و جغرافیا) سه نسخه در دست است.^{۳۲}

اثری که به صورت پاسخ به سؤالات یکی از شاگردان محاسبی به نام ابوجعفر الفرجی درباره مسائل گوناگون تصوف ترتیب داده شده است، از قاضی علی بن احمد نقل شده است: (۶۳ب) «قال القاضي علي بن احمد حدثنا ابوجعفر الفرجی... قال سألت ابا جعفر احمد بن يعقوب الفرجی، قال سألت الحارث بن اسد المحاسبی قلت...» (۶۴ب)

اصول، اعتقادات و اصطلاحات تصوف که در آثار دیگر وی فصول مبسوطی را به خود اختصاص داده است در کتاب *القصد* به طور ملخص آمده و توضیحاتی که فهم آنها

آسان است و تقریباً با این اندیشه که از بر کردن آنها را آسان کند در ابواب کوتاهی بیان شده است. شاید هدف در واقع همین بوده، زیرا که در اکثر جاهای کتاب می بینیم که ابوجعفر فرجی استاد خود را به صورت زیر مخاطب قرار می دهد: «قل لی قولاً یبلغه فهمی و یحتمله عقلی» (۱۷۱ الف)؛ «قل لی فیه قولاً موجزاً مختصراً دقیقاً...» (۱۷۵ الف). مسلم است که بعدها این شیوه سر مشق کسانی قرار می گیرد که در این موضوع کتاب نوشته اند.^{۳۳} اینکه این اثر به روایت ابوجعفر از سوی قاضی احمد نقل شده است در ما این اندیشه را به وجود آورده است که این اثر بعد از وفات محاسبی فراهم شده است. بعضی عبارات موجود در کتاب این نظر را تقویت می کند. چنانکه در دو جای نسخه (۶۴ الف تا ۹۷ الف) از ذوالنون مصری که در زمان محاسبی می زیسته با عبارت «رحمه الله عنه» یاد کرده است. اینجا تناقضی وجود دارد، زیرا که ذوالنون، بعد از محاسبی، یعنی در سال ۲۴۶/۸۶۰، در گذشته است. اگرچه ممکن است این عبارت را در دوره های بسیار بعدتر کاتبان افزوده باشند، اما عبارت بیشتر این نظر را تأیید می کند که کتاب القصد حتی بعد از وفات ذوالنون تدوین شده است.

برای چاپ نسخه، نسخه کتابخانه اورخان (به شماره ۶۳۷) را برگزیده ایم. همان گونه که از تصحیح انتقادی مبتنی بر این نسخه که تاریخ ندارد و جدید می نماید، و بدون در نظر گرفتن نسخه اسماعیل صائب (به شماره ۳۳۱۹) که بسیار شبیه نسخه جارالله (به شماره ۱۷۲۸) است بر می آید^{۳۴}، نسخه اورخان به سبب عدم احتوا بر نقصانهای نسخه اسماعیل صائب و همچنین از نظر عاری بودن از خطاهای معنوی و دستوری باید مرجح تلقی شود. چنانکه در سطور بالا هم گفتیم، محاسبی در آثار بسیار معدودی نام راوی را ذکر کرده است، همین نقص را در نسخه اسماعیل صائب هم می بینیم. در حالی که این مطلب به وضوح در نسخه اورخان قید شده است:

«بسم الله... رب تم بالخیر قال القاضی علی بن احمد حدّثنا ابوجعفر الفرّجی قال سمعت الحارث بن اسد المحاسبی قال ان خیر ما بدأ به من الکلام... (۶۳ب)... هذه ابواب مسائل فی المعرفة و علم طریق الآخرة و القصد الی الله تبارک و تعالی باب فی شرح بیان التوبة قال سألت ابا جعفر احمد بن یعقوب الفرّجی قال سألت الحارث بن اسد المحاسبی قلت رحمك الله...» (۶۴ب)

همین قسمت در نسخه صائب به صورت زیر است:

«بسم الله... اللهم يسر و أعن یا کریم أن خیر ما ابتدی به الکلام... (۳۷ب) هذه

ابواب فی المعرفة و علم طریق الآخرة و القصد الی الله عزوجل فأول ذلك مسألة فی شرح ابتدئ التوبة و القصد الی الله عزوجل سألت ابا جعفر محمد بن یعقوب الفرجی قلت رحمك الله ما أول ما ابتدئ به...» (۳۸ الف).

همان گونه که ملاحظه می شود نسخه اسماعیل صائب در مهم ترین نکته نقص دارد و در عبارت دوم هم معلوم نیست که چه کسی از ابوجعفر سؤال کرده، و چه کسی به آن سؤال پاسخ داده است، نه اسمی از قاضی علی بن احمد در میان است و نه از محاسبی. نسخه کتابخانه اورخان در مجموعه ای حاوی دو کتاب است، کاغذ ضخیم بدون فیلیگران دارد، و به خط نسخ بسیار خوانا و کم اعراب استنساخ شده است. مجموعه ۱۲۴ صفحه دارد (قطع بیرونی ۸۰ × ۱۶۰ قطع درونی ۵۰ × ۱۰۵ میلی متر؛ هر صفحه از پانزده سطر، و از ۶۳ ب تا ۲۴ الف، هفده سطر دارد). کتاب اول که از ۱ ب تا ۵۸ الف ادامه دارد، کتاب طبایق الذهب اصفهانی که تألیف یحیی بن عمر بن احمد همدانی است. این کتاب که با الهام از کتاب موسوم به اطواق الذهب زمخشری و بر همان شیوه تدوین شده است، تا کنون به نام عبدالمؤمن هبة الله اصفهانی پنداشته می شد. تمام نسخه های به دست آمده از طبایق الذهب اصفهانی که معتقدند در قرن دهم میلادی می زیسته است^{۳۵}، بعد از قرن دهم هجری استنساخ شده است.^{۳۶} از سوی دیگر بنا بر اطلاعات حاصل از کتاب چاپ شده منسوب به اصفهانی^{۳۷} و نسخه ای که در دست داریم، صرف نظر از اضافاتی که در مقالات نوزدهم و بیستم کتاب به چشم می خورد، بین این دو کتاب تفاوت عمده ای دیده نمی شود. در چنین شرایطی می توان اندیشید که طبایق الذهب موجود، که در سال ۷۳۹ هجری استنساخ شده است، از اصفهانی نیست. از عبارات آغاز و انجام کتاب، مخصوصاً عبارت «تم... علی یدی صاحبه» این اندیشه به ذهن می آید که کتاب در اصل متعلق به یحیی بن عمر بن احمد همدانی است.

«بسم الله... رب تم بالخیر اللهم انا نحمدك... (۱ ب) فقد اشار الی ولی من اولیاء الله (۲ الف)... احمد بن محمود بن علی الخوی... ان اجمع له مائة مقالة... اسلك فیها مسلك الاسلام... الرّمخشری فی مقالة المسماة باطواق الذهب... (۲ ب) فتكلفت و ألفت... و سميتها باطباق الذهب...» (۳ الف).

«تم کتاب طبایق الذهب بحمد الله و حسن توفیقه، يوم الجمعة... علی یدی صاحبه العبد الضعیف المحتاج... یحیی بن عمر بن احمد» (۵۸ ب).

بعد بین دو کتاب چند صفحه خالی رها شده است و بعضی یادداشتها به خطی دیگر

که به هیچ کدام از آن دو کتاب مربوط نیست آمده است. در صفحه ۶۳ ب، کتاب القصد آغاز شده است (۶۳ ب تا ۱۲۴ الف هر صفحه ۱۷ سطر دارد). این کتاب به خط نسخ ریزتر همان کاتب و مؤلف کتاب نخستین در سال ۷۴۰ هجری در مدرسه مغیثیه بغداد استنساخ شده است:

«تم الكتاب بعون الملك الوهاب^{۳۸}: رب الارباب وصلى الله على سيدنا محمد المؤيد بالنصر على الاحزاب وقد وقع الفراغ من تحريره ليله السبت ثانی عشر رمضان المعظم سنة اربعين وسبعمائه على يد العبد المذنب المحتاج الى رحمة الله وغفرانه يحيى بن عمر بن احمد الهمداني احسن الله اخواله بمدينة بغداد في المدرسة المغيثة» (الف ۱۲۴).

عناوین کتاب با مرکب سرخ نوشته شده است. با نوشتن باب و مثل به ۵۴ بخش تقسیم شده است. اگرچه با خط متن کتاب در طرف چپ صفحات، به طور جداگانه با گذاشتن علامتی کتاب را به هشت جزء تقسیم کرده اند، اما پایان و آغاز این جزءها مشخص نیست. مثلاً در ورقی که آن را به عنوان آغاز جزء دوم علامت گذاری کرده اند، بخش مربوط به جزء اول ادامه دارد (نگاه کنید به ۶۹ ب تا ۷۰ الف). از این مسئله چنین برمی آید که تقسیم بندی به اجزاء بعدها و احتمالاً از طرف کاتب افزوده شده است. اما نسخه کتاب القصد اسماعیل صائب در مجموعه ای از آثار محاسبی به نامهای:

شرح المعرفة (۱ الف تا ۱۱ ب)، رسالة المسترشد (۱۲ الف تا ۲۲ ب) و نصيحة الطالبین (۲۳ الف تا ۳۶ ب) با هم آمده است و همه در تایخ ۷۳۱ هجری نوشته شده است (۸۷ صفحه و هر صفحه ۱۹ سطر دارد؛ قطع بیرونی ۲۱۲ × ۱۵۵؛ قطع درونی ۱۶۰ × ۱۱۵ میلی متر). این نسخه که از نظر ترتیب اگرچه همانند نسخه اورخان است، اما کتاب را با عنوانهای زیر به دو قسم تقسیم کرده است:

«کتاب القصد الى الله عزوجل تأليف المحاسبی رحمه الله تعالى (۳۷ الف تا ۶۲ ب)؛ الجزء الثاني من كتاب القصد الى الله عزوجل» (۶۳ الف تا ۸۹ الف).

کتاب القصد پس از نقل مقدمه ای از محاسبی در لزوم ذکر نام خدا در انجام هر کاری، و ستایش خدا و الطاف او در نعمت بخشیدن به بندگان شامل فصلهای زیر است. ما بخشی از این کتاب را در اینجا نقل می کنیم.

- 1 — (64_b-66_a) باب في شرح بيان التوبة
- 2 — (66_a-66_b) باب في الفترة
- 3 — (66_b-68_a) باب في محاسبة النفوس
- 4 — (68_a-69_a) باب في مخالفة العدو
- 5 — (69_a-69_b) مسألة في الورع
- 6 — (69_b-71_a) مسألة في بيان الزهد
- 7 — (71_a) مسألة في الزهد في الحياة
- 8 — (71_a-72_a) مسألة في الزهد في الناس
- 9 — (72_a-73_a) مسألة في معنى الدنيا وشرح بيان المحمود منها والمذموم
- 10 — (73_a-73_a) مسألة في بيان العقل
- 11 — (73_b-75_a) مسألة في الصدق
- 12 — (75_a-75_b) مسألة في صدق الصادق وسيرته بين الخلق
- 13 — (75_b-76_b) مسألة في صفة الاخلاص
- 14 — (76_b-77_a) مسألة في صفة الرياء
- 15 — (77_a-77_b) مسألة في صفة الاعجاب
- 16 — (77_b) مسألة في صفة الفرح على العمل بالاعتقادات فرجيني
- 17 — (77_b-78_a) مسألة في صفة الشكر وبيانه
- 18 — (78_a-80_b) مسألة في صفة الصبر وشرحه
- 19 — (80_b-81_b) مسألة في صفة الرضا عن الله عز وجل
- 20 — (81_b-84_a) مسألة في صفة ورود المعرفة الى قلوب العارفين
- 21 — (84_a-84_b) مسألة في معنى المعرفة
- 22 — (84_b-85_a) مسألة في معنى الاعتبار
- 23 — (85_a-85_b) مسألة في طهارة القلوب
- 24 — (85_b-87_b) مسألة في شرح الحكمة وبيانها

- 25 — (87_b-88_b) مسئله في اعتقاد القلب بلا عمل ظاهر
- 26 — (88_b-) (مسئله في حديث النفس)³⁹
- 27 — (89_a-90_a) (مسئله في الحزن)⁴⁰
- 28 — (90_a-91_a) مسئله في صفة الشجاء
- 29 — (91_a-92_b) مسئله في شرح المحبة لله عز وجل
- 30 = (92_b-94_a) مسئله في معنى المحبة ومعاملة المحبين لله عز وجل
- 31 — (94_a-95_b) مسئله في محبة الله للعبد
- 32 — (95_b-97_a) مسئله في خوف أهل المحبة لله عز وجل
- 33 — (97_a-98_a) مسئله في بيان المراقبة
- 34 — (98_a-99_a) مسئله في بيان الحياء ومعناه
- 35 — (99_a-99_b) مسئله في ظريف الخلق
- 36 — (99_b-103_a) مسئله في صفة الخوف
- 37 — (103_a-106_b) مسئله التوكل وشرح بيان معناه
- 38 — (106_b-108_a) مسئله في تصحيح الدواء والاسترقاء والتوكل
- 39 — (108_a-109_b) مسئله الأنس بالله وشرحه
- 40 — (109_b) مسئله في معنى التواضع
- 41 — (109_b) مسئله في معنى الكبر
- 42 — (110_a) مسئله في صفة المرید وبيانه
- 43 — (110_a-111_a) مسئله في صفة المراد
- 44 — (111_a-111_b) مسئله في صفة اليقين
- 45 — (111_b-115_b) مسئله في فضل الفقير القانع على الغني الشاكر
- 46 — (115_b-116_a) مسئله في صفة الحسد
- 47 — (116_a-116_b) مسئله في حيوة القلب

۳۹. در متن (به ۳۸ ب نگاه کنید) جای این عنوان خالی گذاشته شده است، ممکن است فراموش شده باشد.

۴۰. محل عنوان این قسمت هم خالی است (۸۹ الف).

- 48 — (116_b) الباب الثاني في حياة القلب
- 49 — (116_b-117_b) مسئله في ذكر الموت
- 50 — (117_b-118_b) مسئله في السخاء وبيانہ وجم يستعان على طلب السخاء
- 51 — (118_b-119_a) مسئله السخاء في الدين
- 52 — (119_a-122_a) مسئله الاخاء في الله
- 53 — (122_a-122_b) مسئله في معنى قول أبي سليم الداراني
- 54 — (122_b-123_b) مسئله في شرح الاختبار

يادداشتها

* ترجمه‌ای است از مقدمه ترکی مصحح رساله که با متن رساله در مجله زبانهای شرقی (*Doğu Dilleri*)، نشریه انستیتوی مطالعات شرقی دانشگاه آنکارا، دانشکده ادبیات، دوره دوم، شماره ۱، آنکارا، چاپ شده است. متن رساله را عیناً از روی چاپ همین مجله افست کرده‌ایم.

۱. مثلاً نگاه کنید به: سبکی، طبقات الشافعیة، قاهره، بدون تاریخ، ج ۲ ص ۴۲-۳۷؛ الشعرانی، طبقات الکبری، ج ۱، ص ۹۹ - ۹۸؛ قشیری، رساله، قاهره، بدون تاریخ، ص ۱۴.

۲. مثلاً نگاه کنید به:

M. Smith, *An Early Mystic of Baghdad*, London, 1935, 1; Massignon, *Essai sur l'origine du lexique technique...*

۳. درباره بعضی روایاتی که درباره ورع و زهد محاسبی که گفته‌اند تا حد سَدّ جوع فقط به نام خشک اکتفا می‌کرد، مثلاً نگاه کنید به سبکی، ص ۳۸؛ ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۲۷.

۴. چون در بعضی مأخذ شجره او را Anazi قید کرده‌اند، او را به قبیله Anaz منسوب دانسته‌اند، مثلاً نگاه کنید به Massignon, *Essai*, p. 211.

۵. مثلاً نگاه کنید به: سبکی، ج ۲، ص ۳۸.

۶. همان کتاب.

۷. ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۲۷.

۸. مثلاً نگاه کنید به: غزالی، *المنقذ من الضلال*، قاهره، ۱۹۵۲، ص ۷۹؛ با سبکی، ج ۲، ص ۳۹.

۹. سبکی، ج ۲، ص ۳۷.

۱۰. به نظر محاسبی، ورع عملی است که حق را از باطل جدا می‌کند، فر و گذاشتن کارهای شبهه‌آلود است از قلب در مقابل آنچه شبهه‌ای ندارد، از (ترس ارتکاب اعمال برخلاف فرموده خدا پیدا می‌شود)؛ عالی ترین درجه ورع ابتدای درجه زهد است (نگاه کنید به: کتاب القصد، (۶۹ الف تا ۶۹ ب)؛ درباره تعریف ورع نگاه کنید به: رساله قشیری، ص ۶۳؛ آربری، تصوف، ص ۷۶.

11. Arberry, *Sufism*, p. 45

۱۲. سبکی، ج ۲، ص ۳۹؛ شعرانی، ج ۱، ص ۹۹.

۱۳. ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۲۷؛ سبکی، ج ۲، ص ۳۹.

۱۴. ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۲۷؛ سبکی، ج ۲، ص ۳۹.

۱۵. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۱۵.

16. Smith, *An Early Mystic*, p. 257.

۱۷. همان، ص ۲۵۸.

۱۸. به دائرة المعارف اسلام، ذیل «اشعری»، ج ۴، ص ۳۹۰ نگاه کنید.

۱۹. المنقذ من الضلال، ص ۲۰؛ درباره صوفیان و علمایی که بعد از محاسبی تحت تأثیر او قرار داشتند، نگاه کنید به:

Smith، پیشگفته، ص ۲۹۱ - ۲۵۳.

20. Arberry, *Sufism*, p. 46.

۲۱. مثلاً بنگرید به: قشیری، رساله، ص ۱۴؛ سبکی، ج ۲، ص ۳۷؛ شعرانی، ج ۱، ص ۹۸؛ ابن العماد، شذرات الذهب،

ج ۲، ص ۱۰۳؛ ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۲۷ - ۱۲۶.

۲۲. اصطلاح صوفیانه است به معنی حال معنوی، نگاه کنید به:

Titus Burekhardt, *An Introduction to Sufi Doctrine*, Lahor, 1963, p. 155; Arberry, *Sufisme*, p. 77.

۲۳. قشیری، ص ۱۴؛ سبکی، ج ۲، ص ۳۷؛ ابن العماد، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲۴. برای اطلاع بیشتر در این باره نگاه کنید به:

Smith, p. 27-43; Massignon, *Essai*, p. 222 - 225.

۲۵. سبکی، ج ۲، ص ۳۷.

۲۶. برای اطلاع بیشتر درباره آثارش نگاه کنید به:

Smith, p. 44 - 59; J. Van Ess, al - Muhāsibī, IA, v. IV, p. 507 - 510; GAL, I, p. 213 - 214;

Massignon, *Essai*, p. 213 - 215; Fuat Sezgin, *Geschichte Des Arabischen Schristung*, Band I,

Leiden, 1967, p. 639 - 642.

27. J. Von Ess, *Ibid*; Smith, *Kitab al - Riaya*, London, 1940, p. XVI, note 8.

28. Smith, *An Early Mystic...*, p. 293 - 294; Fuat Sezgin, *Ibid*.

۲۹. سبکی، ج ۲، ص ۲۹.

۳۰. ابونعیم، حلیة الاولیاء، چاپ قاهره، ۱۹۳۲، ج ۱، ص ۷۴.

۳۱. نگاه کنید به: فؤاد سزگین، اثر پیشگفته.

۳۲. تمام این اثر، با نگارنده آماده چاپ می کند.

۳۳. رساله قشیری؛ احیاء العلوم غزالی نمونه ای از صدها نمونه است.

۳۴. درباره اصول نقد، نگاه کنید به: ش. اینالجیق، قیس بن الملوّح و دیوان او، ۱۹۶۷، آنکارا، ص ۳۷ - ۳۴.

۳۵. ی. ا. سرکیس، معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة، مصر، ۱۹۲۸، ج ۲، ص ۱۴۰.

۳۶. نگاه کنید به:

W. Ahlwardt, *Handschriften - Verzeichnisse der Königlichen Bibliothek zu, Berlin*, 1895, v. VII, p.

601.

۳۷. عبدالمؤمن اصفهانی، اطیاب الذهب، قاهره، ۱۳۲۵.

۳۸. آغاز کتاب پیش از این نقل شد (۵۵ الف).

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ رَبِّ اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تَمَّ بِالْخَیْرِ

(63هـ) قال ^ب القاضي علي بن أحمد حدثنا أبو جعفر الفرجي قال سمعت الحرث بن أسد المحاسبي قال ^ب "إن خير ما بدأ به من ^د الكلام ذكر الله عز وجل والثناء عليه فإنه بلغنا أن النبي ^و صلى الله عليه وسلم قال كل ^ز أمر ذي بال لا يبدأ فيه بذكر الله فهو ^ح أقطع ويقال بالحمد لله فهو ^ع أقطع الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا حول ولا قوة إلا بالله ^ط العظيم الحمد لله الذي حسن الوجوه بداره ^ي الخلق وأذن لللسان ^ق بفصيح الكلام ينطق والحمد لله الذي يسبح له ^ك الرّمّل ^ل وتسجد له ^م الظلال وتدككك من مهابته صم الجبال الذي لا يوارى عن بصره سواد ليل ^ن داج ولا ما طوت عليه البحار والأمواج عالم ما في سماء ^س ذات أبراج ^ط وما استقر في قعر بحر عجاج الذي أعذب ألسن الذاكرين بحلاوة ذكره ورعد ^ع قلوب المتفكرين من مخافة مكره ووهب المزيدين ^م من نعمه لمديم شكره ونجبا ^{هـ} أهل المعاصي تكرماً في خفي ^و ستره ^و عاد على العباد بحلمه وستر ما بطنوا ^ز لعلمه ^ح (64هـ) الذي علم ما يكون قبل أن يكون وسبق علمه لفتح العيون واطلع على الغيب المكنون

(a - a) اللهم يسر وأعن يا كريم B " . (b - b) . (c) ابتدى B
 (d) رسول الله B + (f - f) تعال فهو B .
 (g) A - (h) + العلى و B (i) بدارات B
 (i) اللسان B (j) الرمال B (k - k) سموات من الأبراج B (l) اربب B
 (m) المزيدي B (n) وحبا A . (o) B --- (ö) B (p) ابطونا B (r) بعلمه B

٤١. در متن انتقادی A = نسخه اورخان، B = نسخه اسماعيل صائب است.

ولم تبلغه الأوهام والظنون على العرش استوى وعلى الملك احتوى بعد فلا يرى
 وقرب فشهد النجوى يعلم السر وأخفى وأخفى مما هو أخفى مما لم يقع في وهم
 الضمير من الهوى من حسيس حركات خطرات العارفين ومعاني ضواهر الصامتين
 و" مذاهب نيات^٦ المتكلمين الذى ليس كمثل شئ^٧ وهو خالق^٨ الاشياء حين
 لأشئ^٩ وقسم بين خلقه أقواتهم واخترع لهم مثالات إرادتها واختلاف صور
 إنشائها^{١٠} فلم يُعِيه خلق الخلائق كلهم ولم يشبهه عليه أمثال^{١١} صورهم ولا
 تغيير^{١٢} لغاتهم ولا اختلاف مذاهبهم ولا تلوين^{١٣} أجسامهم ولا مشكلات معاني
 ألفاظ أصواتهم ولا تفنن^{١٤} نعم ألسنتهم ولا دقيق خفى ما بطن فيهم

أم^{١٥} كيف يعجز عن ذلك وهو^{١٦} خلقه في قبضته وأمره^{١٧} بين الكاف
 والنون يقول عز وجل إننا قولنا لشيء إذا أردنا أن نقول له كن فيكون^{١٨}
 فتبارك^{١٩} من ليس كمثل شئ^{٢٠} وهو السميع البصير^(64b) و^{٢١} روى عن عائشة
 رحها الله^{٢٢} قالت قال رسول الله صلى الله عليه إذا أتى على يوم^{٢٣} لا أزداد فيه
 علماً يقربني من^{٢٤} الله عز وجل فلا بورك لي في طلوع شمس ذلك اليوم^{٢٥}
 هذه أبواب مسائل^{٢٦} في المعرفة وعلم طريق الآخرة والقصد إلى الله تبارك وتعالى P
 باب^{٢٧} في شرح بيان^{٢٨} التوبة^{٢٩} قال^{٣٠} سألت أبا جعفر أحمد^{٣١} بن يعقوب

(a) + بيان B . B - (b . c . B) اجسامهم B .

(d) مثال B . B (e) تمييز B . B (f) تكوين B .

(g) تفسير B . B (h) و B . B (i) وهم B . B + وكونهم B .

(j) لقوله B . B (k) فسيحان B .

(l) + الحمد لله الذى ما كان من حسنه فن عطايه و ما كان من سيئه فن بلايه المعبود
 في أرضه و سمايه المحتجب عن ابصار الناظرين فلا عين تراه ولا بصير يدركه و هو الذى نعم
 بالنظر اليه في جنات النعيم أولياه مسئله في المعرفة و علم طريق الآخرة و القصد إلى الله عز وجل
 و الرجوع من حيث اراد الله و من الله التوفيق B .

(m) رضى الله عنه B . B (n) إلى B . B (o) + و B .

(p) + A . B (p) عز وجل ، + فأول ذلك B .

(r) مسئله B . B (s) ابتداء B . B (t) + و القصد إلى الله عز وجل B . B (u) محمد B .

الفرجى قال ^a سألت الحارث بن أسد المحاسبي ^a قلت رحمك الله ما أول ابتداء ^b الطريق إلى الله ^c قال الرجوع إلى الله عز وجل ^d من حيث أمر ^e الله قلت ما معنى الرجوع إلى ^f الله ^f قال التوبة يافتي كما روى عن سعيد بن جبيرة في قوله عز وجل أنه كان للأوابين غفورا قال الراجعين إلى الله عز وجل قلت رحمك ^g الله ^g وما معنى التوبة قال الندم على ما كان من الفعل القبيح والعزم على ^h أنك ^h لا تعود ⁱ إلى ما كنت ^j فيه ^k وحل ^k الاصرار عن العقود ^l والفرع من عارض داعي الذنوب لأنه يقول عز وجل ولم يُصِرّوا على ما فعلوا وهم يعلمون ⁴³ قلت رحمك الله ^m بم يتدئ الرجل من التوبة قال بترك الذنوب من فعله والخيانة من ضميره والمداينة ⁿ في معاملته والمؤاربة ^o في مذهبه ^(65a) و ^o يُودى ^p ما كان عليه من حق ويُبديه ^r ممن ^s كان كتبه لأنه ^s يقول عز وجل ^t إلا الذين تابوا وأصلحوا وبينوا فأولئك أتوب عليهم وأنا التواب الرحيم قلت رحمك الله ^u فيجب ^u عليه ^v بعد ذلك شيء قال نعم إصلاح القوت لأن منزلة القوت من الدين كمنزلة الرأس من الجسد فإذا صلح الرأس صلح سائر الجسد وهكذا يافتي إذا صلح القوت في الدين زكت الجوارح بأعمال المطيعين قلت رحمك الله فيجب عليه ^v بعد ذلك ^z شيء قال الأسى ^a على ما فات وإصلاح ما هو آت والاستعفار بلسانه من الذنوب التي مضت ^b فأذا ^c حلّ الاصرار من القلب

. B — (a - a) ما ابتدئ به (b . B + عز وجل B .

(c . A + (d . A + (e . A + (f - f . B + (g - g . A + (h . A - (i . A) أن B

(i يعود (j . B) كان (k . B) - ، + مع B

(l العفو (m . B + (m . A + (n . B) المواردية B .

(o) + يرد النظام على أهلها (p . B) + كل B

(r يظهر (s . B) ما (s . B) + عز وجل B .

(t - t) رحمك الله (u . B) قلت A'da daima .

(ü يجب (v . A) على (y . B) على B

(z هذا (a . B) (b . B) + (c . B) و B .

43. Kurān, III, 135.

44. Kurān, IV, 145.

والعزم ^a أنه ^b لا يعود والندم ^c على ما كان منه ^d كان من الراجين لقبول ^e التوبة ^f قلت رحمك الله متى ^g يستقرّ عندي أن التوبة فرضٌ عليّ ومتى أخاف التخلف عنها قال بالفهم عن الله ^h أمّا بيان فرضها فإن الله عز وجل يقول وتوبوا إلى الله جميعاً أيها المؤمنون لعلكم تفلحون ⁴⁵ وقال عز وجل ⁱ يا أيها الذين آمنوا توبوا إلى الله توبة نصوحاً ⁴⁶ يافتى إنّه ⁱ من عدم الفهم عن الله عز وجل فيما وعظ لم يُحسن يستجلب وعظ حكيم أما سمعت قوله تبارك وتعالى حين ^j يقول ومن لم يتب فأولئك هم ^k الظالمون ⁴⁷ ^(65b) ففرض عليك التوبة ونسبك إلى الظلم إذا تخلّفت عنها فلذلك أوجبها العبدُ على نفسه وألزمها خوف التخلف عنها قلت فما الذي يقويني على ^l طلب ^m التوبة ⁿ قال دوام علم القلب بقرب الأجل وأخذ الموت بالكظم بغتة ^o وخوف العقاب لمن ^o قدم على الله عز وجل مُصراً على الذنوب ^p وقال لقمن لابنه يا بُنيّ لا تؤخّر التوبة فإن الموت يأتي بغتة وأمّا ^r الذي يقويك على طلب التوبة ثلاث خصال أولها ^s ذكر الذنوب السالفة وقلة المطعم والمشرب مع ترك كثيرٍ من الشهوات والثانية جمع الهمّ لما تطالب ^t مع دوام ذكر الموت والثالثة لزوم العلم الذي يطرئ عليك ذكر ما ذكرتُ لك قلت رحمك الله فما الذي حرّكه للتوبة وأيقظه عن ^u الغفلة قال دوام الخوف والرجاء ^v لأنّ الله عز وجل دعا الخلق بالرغبة والرّهبة ^w فرهبهم بخوف

(a) عزم (b . A) أن B .

(c) ندم (d . A) + مع الاستغفار فإذا دام على ذلك B

(e) العذر + (f . B) بالتوبة (g . B) + يفرغ العبد إلى التوبة (h . B) + (i . B) + A .

(i) أن B (j . B) حيث (k . B) — A .

(l) + هذا (m . B) (n . B) للطلب (o) التوبة B .

(o) + خوف فوت المأمول من الله (p . B) (q . B) بمن A .

(p) — A (r . A) — A .

(q) يطلب به (t . B) من (u . B) + وهو خوف الوعيد ورجاء الموعود (v . B) (w) الرهبة B .

الوعيد و رغبتهم بشوق^a رجاء الموعد فهذا الذي يزعم^b العبد و يهيج^c على^d صلاح شأنه و ما هو أولى به قلت رحمك الله ما علامة الصادق في توبته قال دوام الأسى على العمر الذي انقضى^e منه في البطالة و اللعب و^f الأشفاق على أنه لا يدري أ^g قبيل منه التوبة أم لا و استقلال ما تحمّل^h لله عز و جلⁱ مع دوام^j الانكسار و الحزن قد خالف الكد^k و الاجتهاد و الانكماش و المسارعة و الفزع من عارض داعي^l الذنوب حتى تضيق عليه الأرض بما رحبت^m كما قال الله عز و جل و على الثلاثة الذين خلدوا حتى إذا ضاقت عليهم الأرض بما رحبت و ضاقت عليهم أنفسهم و ظنوا أن لا ملجأ من الله إلاⁿ إليه ثم تاب عليهم^o الآية^p فهذه صفة النائب الصادق في توبته^q ثم يبتدئ من قلبه دوام^r علم القلب لمنة^s الله عز و جل^t عليه في التوبة و توفيقه لها فيعتقد القلب دوام العمل لله عز و جل لعل^u الفرح الذي دخل عليه في التوبة من روح معرفة النعمة التي ابتدأها بها من التوبة قلت رحمك الله فإذا بلغ من التوبة إلى هذه الدرجة أ^v يجب عليه بعد ذلك شيء قال نعم ما لا غنى به عنه الشكر لله عز و جل على موهبة الله له في التوبة إيجاباً عليه من الله قلت ما الذي يفسد^w التوبة قال الرجوع إلى الفترة باب^x في^y الفترة^z قلت رحمك الله ما أول الرجوع إلى الفترة قال هو أن يعرض داعي الهوى فتستجيب له النفوس فتستريح إلى الفترة بروح ترك الكد^{aa} و الاجتهاد قلت رحمك الله فمن^{ab} أين تزايدت عليه الفترة قال من قلة معرفة^{ac} بما^{ad} فاته^{ae} من الله عز و جل و استقلال عظم الموهبة من الله عز و جل

- (a) بسوق (b . B زرع (c . A —
 (d) إلى (e . A تقضى (f . A مع (B
 (g) — (h . A يفعل (i . B — (A +
 (j) مع (k . B الهوى (l . B + و يعلم انه لا ملجأ من الله الا اليه (m . B) ليتوبوا
 (n) — (o . B قلت أي شيء غير هذا قال نعم B
 (ö) بدوام (p . B بمنة (r . B + ما من B
 (s) لغلة (t . A — (s . B عليه
 (u) مسئلة (B . ü) + صفة (v . B) + و شرحها و معناها (y . B) من A
 (z) العناية (B . a) ما A

(66b) قلت رحمك الله فمن ^e أين دخل عليه هذا قال من قلة العناية وتضييع الرعاية وكثرة التواني ^b قلت فمن ^c أين لحقه ذلك قال من تخليد ^d القلب في أودية الدنيا وأخذه للرخصة فيها ^e فعندها مال إلى الفترة واستلبته الغفلة ^f قلت ^g ما علامة الفترة وهل يعرفها القلب قال نعم يافتى أول الفترة الكسل فإن كان للرعاية عليه سلطان تلاشى الكسل وإلا تزايد حتى يصير جرحاً ^h فإن للإشفاق كان عليه مانع وإلا تزايد حتى يصير نفوراً من الطاعة فإن كان للنية فيه موضع ⁱ والآصار شروداً نعوذ بالله ^j من ذلك فإذا صار إلى الشرود خرج من سلطان الخوف إلى غرة الأمن ^k واتسعت به الخطايا إلى مواطن الهلكة وكشف عنه ستر العدالة وفضحته شواهد الغرة ^k باب ^l في محاسبة النفوس ^m ودفع الهوى عن ضائر القلوب قلت رحمك الله ما معنى المحاسبة قال ⁿ قيام ^o العقل على حراسة النفوس ^o ليتفقد فيها ^p زياداتها ^r من نقصانها قلت ^s زدني في شرح البيان في المحاسبة ^s قال تقدم بين يدي كل فعل تفعله لم ولن فإن كان الله تبارك وتعالى ^t مضيت وإن كان لغير الله امتنعت ^u ولت النفس على إشارتها ^u إلى سكون روح ^v دواعي الهوى وعاقبتها ^y على ذلك ^(67a) وبيئت عليها جهلها ^z وبيئت عند العقل فضيحتها ^a وبيئت ^b أنها ^c عدوة لك لسوء ^d فعلها وإنما ^e

- (a من (b . A) التواني (c . A) من (d . B) تحبب B .
 (e منها (f . B) + A ، — فصار أسيرها B
 (g + رحمك الله (h . B) جزءاً (i . B) موضعاً B ،
 (i + عز و جل (j . B) الأمر (k . B) + و ذلك من قلة محاسبة النفس (l . B)
 مسئلة (m . B) النفس .
 (n + دوام (o . B) قوام (o . A) + من غيابها B .
 (p منها (r . B) زياداتها (s . B) + رحمك الله B .
 (s + أجلا من هذا (t . B) + (u . A) + عنه B .
 (ü اشاتها (v . A) — (y . A) عاقبتها B .
 (z فعلها (a . B) غيابها (b . B) — B .
 (c فانها (d . B) بسو (e . B) ما A .

دعتك إلى ما يقطعك عن خالقها قلت من أين مخرج المحاسبة قال من مخاوف
 النقص وشين البخس والرغبة في زيادة الأرباح لأنّ الشريك إنّا يحاسب
 شريكه إمّا ^a مخافة البخس والخسران وإمّا رجاء كثرة الأرباح وكثرة زيادة
 البضاعة كما قال ذو النون رحمه الله ^b لبعض العوابد بم تجدين الزيادة قالت
 بالتفقد والمحاسبة قلت ما معنى ^c قول عمر بن الخطاب رضى الله عنه وزنوها
 قبل أن تؤزنوها قال تزئنها وزن من لا يدعها تميل إلى الباطل مثقال ذرة
 قلت فما ميراث المحاسبة قال زيادة ^d في البصيرة وميسس ^d في الفطنة وسرعة
 إلى إثبات الحجّة واتساع ^e في المعرفة وهذا على قدر لزوم القلب للتفتيش قلت
 بأى شئ يتقوى العبد على محاسبة نفسه قال بثلاث خصال أولها قطع العلائق
 التي تشغله عن جمع الهم للمحاسبة لأنّه من أراد أن يحاسب غيره فمرغ
 قلبه من الاشغال ^e والثانية التفرّد بها عن غيرها اختياراً منه لخوف الفوت لما
 أمّل من المحاسبة والثالثة الخوف من الله عز وجل أن يسأله ^f عما فرط فيها
 أمّير به ^g من المحاسبة على لسان نبيه محمد ^h صلى الله عليه وسلم ^(67b) حيث قال
 ينبغي للمؤمن أن يرى في أربع ساعات ساعة يحاسب فيها نفسه قلت لم تخلّفت
 العقول والقلوب عن محاسبة النفوس قال من غلبة الهوى والشهوة لأنهما
 يغلبان العقل والعلم والبيان فن ثم تخلّفت القلوب عن محاسبة النفوس وعميت
 عن فهم المخاطبة لم ⁱ ترجيلاً ترغب فيه ولا قبيحاً تأنف عنه قلت وما سبب
 الهوى الذى حججها عن المحاسبة قال انبساط النفوس في الشهوات وميلها إلى
 لذيد الراحة على ^j قدر تمكن الشهوة في النفوس يكون منها الضعف ويتولى ^k

(a — (b . A — (c . B) جامعى (d . B) كيس B
 (e . B + (f . B) مائه (g . B) — (h . A) — (i . B) فلا ترى (i . B) فعل (j . B) تمكين (k . B) يستولى k

عليها الهوى قلت بم^a تقوى الهوى قال بالميل إلى ما لا يعنى وقلّة الخوف والأدب وترك عقوبات النفوس^b قلت كيف أعاقب نفسى على ما جنت على^c قال تفرق بينها وبين محبوبها فتأخذ سوط الخشية عليها بدوام الرعاية^d فى منعها وتضاعف عليها أوراها وتزيد فى كدّها وتنقص^e من غذائها وتقطعها عن ملاذّها وتجبرعها غيظ التهديد زجراً بها^f حتى تغلب سلطان رعايتك سلطان كبرها فعندها يافتى تذلل فى نفسها وتخضع بعد كبرها فيسقط عنك كلبها وشرها وتمر على الاستقامة إلى خالقها^g ومن الله تبارك^h وتعالىⁱ التوفيق

(68a) باب^h فى مخالفة العدو¹ قلت رحمك الله قد بيّنت لى مخالفة النفوس

والهوى فما السببⁱ الذى يقوينى على مخالفة العدو² إبليس قال إن أولى الأسباب وأقواها على مخالفة العدو³ فرض الله عز وجل^k اللّازم^l قال^m عز وجلⁿ لا تتبعوا خطوات الشيطان إنّه لكم عدو مبين^o وقالⁿ إن الشيطان لكم عدو فاتخذوه^o عدوا⁵⁰ ألا ترى^o أنه^p فرض عليك عداوته وأمرك بمحاربه^r ومعرفتك^s تذلّك^t و^u تقويك على مخالفته¹ ويشند^u غيظك عليه ويكثر همك بمحاربه^r نفسك^u ويعظم^v منك^v لأشفاق خوفاً أن يكون قد نزعك العدو³ ودهاك^v إلى حالة^w لعل^w نفسك قد^y مالت إليها من حيث تعلم أو من حيث لا تعلم فذق^w عليك علم ذلك فنقص بذلك قدرك عند سيدك ويشين إيمانك ويضعف يقينك وقصُر به صدقك عن مخالفتك لعدوك قلت رحمك الله صيف لى حالة^w

(a) بماذا (b . B) + وخوف الفوت يقوى على الامتناع من دواهي B .

(c) + لها (d . B) تنقصا (e . B) لها (f . B) + عز وجل (g . B) + A .

(h) مسئلة (i . B) + ودفع نزعاته (i . B) - B .

(j) - (k . B) - (l . B) + الذى أمر الله ومحاربه B

(m) بقول (n . B) + (n . B) + (o . A) + وقال ، (o . B) - B .

(p) فهذا الشيطان + ان الله (r . B) مجانته B .

(s) بذلك (s . B) - (t . B) + عما أمرك به من مخالفته (u . B) يشد (ü . A) + حتى تم B .

(v - v) + (y . A) - A .

49. Kurān, VI, 142.

50. Kurān, VI, 35.

تَقَوَّيْنِي عَلَى مَخَالَفَتِهِ وَدَفَعَ زَعَامَتَهُ وَزِدْنِي فِي شَرْحِ بَيَانِ ذَلِكَ قَالَ أَفْهَمَ وَأَفْرَقَ
 بَيْنَ الدَّاعِيَيْنِ إِلَى مَا دَعَا اللَّهُ الْجَلِيلُ ^a إِلَيْهِ ^b وَإِلَى مَا دَعَاكَ ^c إِلَيْهِ ^d إِبْلِيسَ ثُمَّ أَنْظَرَ
 أَيْتِمَهَا أَحَقَّ أَنْ تَجِيبَ مِنْ دَعَاكَ إِلَى هَلَكَتِكَ وَتَلْفَ نَفْسَكَ فِي طَوْلِ مُدَّتِكَ
 وَاتَّبَعَكَ فِي ثُبُوتِ أَسْبَابِ حِيلَتِكَ ^(68b) وَوَعَدَكَ الْفَقْرَ فِي أَمْنِيَّتِكَ أَوْ تَجِيبَ مِنْ
 بَدَأِكَ بِنِعْمِهِ ^e وَأَنْشَأَكَ فِي قَدِيمِ وَحْدَانِيَّتِهِ وَخَصَّكَ بِالْإِيمَانِ فِي الْعِلْمِ الْغَيْبِ فِي ^f دَوَامِ
 أَزْلِيَّتِهِ وَدَعَاكَ إِلَى جَنَّتِهِ وَحُسْنِ كِرَامَتِهِ وَلَطِيفِ بَرِّهِ وَتَمَامِ نِعْمَتِهِ وَإِنْتَابِ
 الْحُدُودِ يَرِيدُ أَنْ يَقْطَعَكَ عَنِ اللَّهِ ^g مَوْلَاكَ وَسَيِّدِكَ لِسُوءِ ^h ظَنُونِهِ وَقَنُوطِهِ
 وَشُكُوكِهِ وَخُدَعِهِ وَحِبَائِلِ مَصَائِدِهِ وَكَثْرَةِ ⁱ غُرُورِهِ وَيَزِينُ لَكَ الْعَمَلَ
 فِي نَفْسِكَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ ⁱ وَتَعَالَى ⁱ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ ⁵¹
 وَيُرِيدُ أَنْ يُبْعِدَكَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنِ الْحِظِّ الْجَزِيلِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 وَالْبَغْيَةِ الْقُصُوفِ وَيَأْخُذُ مِنْكَ الْيَقِينَ وَيُعْطِيكَ الشُّكَّ وَيَأْخُذُ مِنْكَ السُّكُونَ
 وَيُعْطِيكَ الْإِضْطِرَابَ وَيَأْخُذُ مِنْكَ الصَّبْرَ وَيُعْطِيكَ الْجَزَعَ وَيَأْخُذُ مِنْكَ الرِّضَا
 وَيُعْطِيكَ السُّخْطَ وَيَأْخُذُ مِنْكَ الْجَدَّ وَيُعْطِيكَ الْهَزْلَ وَيَمْنَعُكَ أَنْ تَرُوحَ
 بِالثَّقَّةِ وَتَطْمِثَنَّ إِلَى الْعِدَّةِ وَيَسْلُطَ عَلَيْكَ الْحَرِصَ وَخَوْفَ ^k الْفَقْرِ فِي ^l طَوْلِ
 الْأَمَلِ وَسُوءِ الظَّنِّ بِمَوْعِدِ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ وَيَثْبُطُ عَلَيْكَ نَيْتُكَ وَيَفْسُخُ عِزْمَكَ
 وَيَسُوفُ لَكَ التَّوْبَةَ وَيَقْطَعُكَ عَنِ الْإِنكِمَاشِ وَالْمُبَادَرَةِ إِلَى مَا دَعَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 إِلَيْهِ ^m وَيُرِيدُ أَنْ يَفْضَحَكَ عِنْدَ خَالِقِكَ فَإِذَا عَرَفْتَهُ بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ وَعَادِيَّتِهِ بِهِدَى
 الْعِدَاوَةِ ^(69a) وَتَوَحَّشْتُ مِنْهُ أَشَدَّ مِنْ تَوَحُّشِكَ بِظَاهِرِ مَشَاهِدَتِهِ وَخَفْتُ أَنْ

- (a) عز وجل B . (b) — A . (c) دعا A . (d) — A .
 (e) بنعمته B . (f) من B . (g) + عز وجل B
 (h) ليس B . (i) + A . (i - i) جل اسمه B .
 (j) يعطيك B . (k) يخوفك B . (l) و B . (m) — B . (n) تم B .

تميل ^a إلى مصالحته ^b فيُعقبك الله ^c من ذلك ^d العطب قلت يكون أحد ^e يقبل
 ممن يبغضه ويُطبع من يهلكه ^f قال يلحقه هذا من ^f الفروع لعلته ^g الغفلة
 ويُخالِفُه في الأصول بمعرفته ^h به لانه ⁱ في عقد الإيمان مُبغِضٌ له معتقد
 له العداوة ولا يقبل منه نصيحته ولا يُجيبُه إلى نزعته ولا خطرة ^j فأما
 في الفروع يقل ^k علمه ^k بمطالبتة ^l ويريه ^l أنه ليس بضار ما يدعوه إليه
 وقد غلب عليه الهوى وجرت أسباب الرخصة وأسرتة ^m الفتنة ^m فعمى
 عن البصيرة وانقادت ⁿ له بالعظة ⁿ عن ^o مواطاته في الفروع وهو معتقد لمخالفته
 في الأصول ^p مسألة في ^r الورع ^r قلت رحمك الله ما معنى الورع قال وقوف القلب
 عند هجومه ^s الفعل حتى يفرق بين الحق ^s والباطل قلت رحمك الله أ فيه ^t جواب
 غير هذا قال نعم ^u إسقاط ما كان ^u في القلب مع ترك ما اشتبه عليك قلت رحمك الله
 زدني في الشرح واكشف لي عن بيان ما تقول ^v قال جميع الورع كله في ترك
 ما يريب ^w إلى ما لا يريب قلت رحمك الله من أين يخرج الورع قال الورع
 مشتق ^w من الخوف ^w قلت رحمك الله ما علامة الورع قال ترك حزازات ^x القلوب
 في باطنها ^(69b) والتفتيش عن مثاقيل الذر ^x في ظاهرها قلت رحمك الله اكشف
 لي ^y عن هذا قال إن ^y من دقيق الورع وأعلاه ^y ترك ما ليس به بأس مخافة أن
 يلحقه ما به اليأس قلت رحمك الله ما الذي يقوى الورع ويثبتته قال إن

- (a) تقبل (b . B مصاحبه B .
 (c — (d — d . A — (e . B أحداً B .
 (f) في (g . B لتأبته (h . B لمعرفته B .
 (i) لا ينق (i B — (j . B) يقبل (k . B) علمه (l . B + (m . A — B .
 (n) انقاد (n . B) (o . B) بالغفلة (o . B) على A .
 (p) — B ، + فالنتيجة في لزوم دوام مخالفته والحذر منه ثم لزوم الورع (r . B) + بيان B
 (s) + و منها (s . B) (t B) أتية B .
 (u) — (ü . A) حال (v . B) نقول B .
 (y) + كما تقول العرب أرأعني فلان روعني فلان وخوفي فلان وخفت من فلان فالورع
 مشتق من الخوف (z . B) جزازات (z . B) — A .

الحالة^a التي تزيد في قدر الخوف هي الحالة^b التي يزيد في قدر الورع قلت
رحمك الله فما الحالة^c التي تزيد في قدر الخوف قال علم مشاهدة القلب بسطوات
الله تبارك وتعالى ونعمته قلت رحمك الله فما^d الذي^e يزيد^f في قدر هذا قال^g
يافتي هذا^h مشتق من المعرفة فعلى قدر لزوم القلب للمعرفةⁱ يكون الخوف وعلى
قدر هيجان الخوف يقوى^j الورع قلت رحمك الله فما الذي يشين الورع ويوهنه^k
قال الرغبة في الدنيا وكثرة الطمع فيها ودوام الحرص عليها بجمع ما لا يضر^l
فقدته قلت رحمك الله فإلى أي حالة^m يصير العبدⁿ من درجة الورع قال آخر
درجة من الورع أول^o درجة من الزهد مسألة في بيان الزهد^p قلت رحمك الله
ما معنى الزهد في الدنيا قال قد^q اختلف الناس في^r الزهد قلت رحمك الله فما
الجواب عندك قال هو العزوف عن الدنيا ولذاتها^s وشهواتها^t قلت رحمك الله
ما معنى^u العزوف^v قال انصراف النفس واعتزاز^w بهم^x قلت رحمك الله ما معنى
انصراف النفس قال هو^y أن تميل النفس إلى ما دعا الله^z بنسيان ما وقع به
طباعها قلت رحمك الله فما اعتزاز^{aa} بهم^{ab} قال الانقطاع إلى خدمة المولى
تبارك وتعالى^(70a) قلت رحمك الله اكشف لي عن هذا وزدني في شرح البيان
لأعرف ما^{ac} معنى قولك في الزهد قال الزهد^{ad} هو الترك والقلبي قال الله تبارك
وتعالى ما ودّعك ربك وما قلى^{ae} أي^{af} ما ترك ربك^{ag} قلت رحمك الله ما الذي
يقويني على الزهد في الدنيا قال^{ah} معرفة القلب بسوء عواقبها وكثرة الوقوف

- (a) الحاجة (A . b) الحاجة (A . b)
(c) الحاجة (A . d) + الحالة (B . e) التي (B . c)
(f) تزيد (B . g) + هذا (B . h) — (B . i) المعرفة (A . f)
(i) يكون (B . j) . يمهنة (B . k) حاجة (B . i)
(l) + ومعناه (B . m) — (A . n) + معنى (B . l)
(o - o) (B . ö) — (B . p) + عن الدنيا (B . o)
(r) اعتزال (B . s) + (A . t) + إليه (B . t) اعتزال (B . r)
(u) — (A . ü) — (A . v) + وما أبغضك (B . y) + الذي تقوى على ترك الدنيا (B . u)

لحساب على أخذها مع دوام الاشتغال بها^a عن خالقها وخوف العقاب على
مناقيل الذرّ منها قلت رحمك الله صف لي حالة^b أجيدُ العذوبة بها في تركها
والسباحة لرفضها بلا مكايده قال تركها موافقة لله عزّ وجلّ في تركها و^c
أمل^d الوصول إلى التعم في جوار الله والرغبة في الأنس بقرب الله عز وجل
قلت رحمك الله دلّني على^e حالة من غير ما وصفت يزيد^f في قدر علمي
ليتوحّش من الدنيا قلبي وأعلم أن الناس متفاوتون في تركها^f قال يا فتى قلبُ
قدّعه^g التنبه فدله وأراه^g ذلّ العبودية لها ففضن^h بنفسه^h عن خدمتها واستحبي
من الله عز وجل أن يراه خادماً لها فرمى بها عن قلبه وانقطع إلى خدمة سيده
وتعزّز بملك ربّه عز وجل فرحلت الدنيا عن قلبه إذ علم أنⁱ في خدمتهⁱ شغلاً
عن خدمة غيره فألبسه الله عز وجل رداء عمله واستغنى بخروج الفقر فأعتقها
من قلبه ونهى التعب في ثبوت أسباب الخيلة عن نفسه فأعتقها من رقّ عبوديتها
واعترّ أن يكون خادماً لها بعزّة العزيز الذي أعزّه^(70b) بالاعتزاز عنها فصار
غنياً من غير مالٍ وعزيزاً من غير عشيرة ودرت زينابيع الحكمة من قلبه
ونقدت^k بصيرته^l وقرب من حُجّة^m وقطع عن نفسه أسباب حيلته ووصل
بالوهمⁿ إلى منتهى منيته فتراق وارتفع ووصل إلى روح الفرح من هموم الأطماع
وعذاب الحرص قلت رحمك الله فما علامة عذاب الحرص قال الطمع فيها
لا يستحقّه واشتغال القلب بما لا يناله كما قال ابن شبرمه شعر

حتى متى أنت في دنياك مُشْتَغِلٌ وعامل الله عن دنياه مُشغول

مسئله في بيان ما يفسد الزهد وفرض الزهد^o قلت رحمك الله ما الذي يفسدُ

الزهد قال استرواح^o النفس وميلها بـرُخصّص التأويل من سماع العلم والأقويل

- (a) + A . (b) حاجة . B . (c) + جاد . B . (d) + املا ، + في B
(e) - (f-f) . A + (g) فرّغه . B
(h) نصرف . B (i) نفسه . B + مولا . B
(j) جرت . B (k) نقدت . B + وسمت همت . B
(m) حجته . B (n) بالزهد . B (o) - (o) . A (o) استراحة . B

في أخذ ما لا يضرّ فقده^u ودوام السّعى في فضول المباح فولّد ذلك عليه الرغبة الخفية فأثر محبة نفسه على محبة ربّه فكدرّ عليه العيش في زهده^a بقسط ما رغّب إلى فضولها فولّد عليه الظلمة في قلبه فغطت بصيرة القلب^b لأنّ إرادة الدنيا ظلمة^c في القلب والزهد نور^d لمن صدق في تأديب نفسه بترك زينة الدنيا التي لا يضرّ فقدّها فهذا الذي أفسد عليه زهده^e وأوهنه^f قال عبدالله بن مسعود رحمة الله عليه من أراد الدنيا أضرّ بالآخرة ومن أراد الآخرة أضرّ بالدنيا فأضروا بالفاني للباقي قلت رحمك الله الزهد فرض^g أو فضيلة^h قالⁱ الزهد^j على جهتين^k فرض^(71a) وفضيلة^l فالفرض منه ترك الحرام ورفضه وأمّا الفضيلة^m فهوⁿ الزهد^o في الحلال وهو قول الحسن بن أبي الحسن البصري^p وغيره وبلغني أنّ أبا بردة^q قال أيام الجمل اللهم إنّي أصبحت غائباً^r عن أحياء قريش كلّها أهل المدينة يريدون الدنيا وأهل العراق والشام يريدون الدنيا والله ما أعلم عصابة^s خيراً من عصابة^t أصبحت مُلتبدة^u رؤوسهم خميصة^v بطونهم خفيفة^w ظلّهوهم من دماء الناس وأموالهم مسئلة^x في^y الزهد في الحياة قلت رحمك الله أف يكون^z زهد^{aa} في غير المطعم والمشرب والملبس قال نعم الزهد في الحياة قلت رحمك الله كيف يكون الزهد في الحياة قال تبسّراً^{ab} بالدنيا والبقاء فيها والنظر إلى أهلها وأبنائها في دار العاصين وحبّ القُدوم على الله عز وجل رغبة^{ac} في جواره مع المقربين لقلت رحمك الله قل لي فيه قولاً يبلغه فهمي ويحتمله عقلي ويقوى به إيماني ويضبطه قلبي وتقوم به جوارحي قال أحمل نفسك على ما قامت به الرّعة^{ad} و^{ae} ندب إليه العلم ولا تكونن^{af} ممن يحدث نفسه بالفترة قلت رحمك الله فم أبتدئ^{ag} من ذلك قال بترك الشهوات

- (a) + وأخذ الرخصة من قلبه ومن ميراث زهده وعلمه B . (b) العقل A .
(c) + أو نافلة B . (d) + قد اختلف الناس في الزهد قلت فالجواب عندك فيه B .
(e) وجيهين B .
(f - g) فالزهد A . (g) - (h) عاتبا B .
(i) + بيان B . (j) - (k) المتقين B . (l) الرغبة B .

لتستريح من ضررها وتُلزم قلبك قناعة المتخلِّص بنفسه من آفاتِها قلت رحمك الله
 أ^a شئٌ غير هذا قال خلع الراحة وبذل المجهود مسئلة في الزهد في الناس
 وحب^b المنزلة والرياسة وحب^c الشرف^(71b) قلت رحمك الله إذا استوطنت
 المعرفة قلوب^e العارفين بترك الدنيا هل يحتاجون أن يزهدوا في غيرها قال نعم
 الزهد في الناس والمنزلة والرياسة وإقامة الجاه والشرف واختيار^e التواضع
 والفرار من حب^e الدنيا ولزوم قصر الأمل^f وحب^e الخمول وتلبس الظاهر
 وإظهار أخلاق التوسُّط في الإيمان والدخول في جملة العامة ليستر^e مذهبه
 ويخفي زهده ويخفي أنه ممن يُخفي زهده^g فعندها^h يتبرم^e بالدنيا وبالحيوة
 فيها وتضيق عليه الدنيا ويختار الوحدة ويتوحَّش من معاشر^e البطالين ويأنس
 بروح موافقة^h الزاهدين قلت رحمك الله كيف تفاوتت الناس في الزاهدⁱ قال
 على قدر صحَّة العقول وتوحُّش الدنيا في القلوب وقوَّة العلم الذي يبعثⁱ بهمⁱ
 على الهجوم على أ^j عزوف^k الدنيا وعلى^l قدر معرفتهم بسوء عواقبها وسرعة فناؤها
 وكثرة ضررها وفساد عيلتها وعلى قدر ما استولى على القلوب من الهيبة لله
 عز وجل فيما حذر منها وعلى قدر قصر الأمل فيها قلت رحمك الله وما يصحح^m
 ما وصفت من تفاوتهم قال تفاوتت الزاهدين على قدر صحَّة العقول وطهارة
 القلوب فأفضلهم أعقلهم وأعقلهم أفهمهم عن الله تبارك وتعالى وأفهمهم عن الله
 عز وجل أخوفهم من الله^(72o) وأخوفهم من الله أحسنهم قبولاً عندⁿ الله^o وأحسنهم
 قبولاً عن الله (أسرعهم إلى ما دعا الله^o Kenarda) وأسرعهم إلى ما دعا الله
 أزهدهم في الدنيا وأزهدهم في الدنيا أرغبهم في الآخرة فمن ثم يتفاوتون^o

. A - (b . B + (a

. c + وبيان تفاوت الناس في الزهد B .

(d في A . e) يختار A . f + وملا ل هذا الأمر B .

(g فحينئذ B . h) مراقبة B . i + وقوة العزم فيه B .

(i + A . j) عن B . k + عن A . l (m . A -) تصحيح B .

(n عن A . o - o . A + (o . A) تفاوتوا B .

في العقول قلت رحمك الله فما غاية الزهد قال الزهد متفاوت في قلوب الزاهدين وكل رجل منهم زهده على قدر معرفته ومعرفته على قدر عقله وعقله على قدر قوة إيمانه فرجل استولى على قلبه وهمه علم كشف الآخرة ونبهه التصديق على^a القديوم^a عليها وتبين بقلبه عوار الدنيا ودلته بصائر هدى^b على سوء عاقبتها ومحبة^c اختيار^c الله عز وجل في تركها وموافقة الله عز وجل في العزوف عنها فرحلت الدنيا عن قلب هذا الموفق مسئلة في معنى الدنيا وشرح بيان المحمود منها والمذموم قلت رحمك الله الدنيا في نفسها ما هي فانك^d قد حذرتينها وأندرتني عنها ونهيتني عن حبها والميل إليها وإلى دواعي أدواتها قال قد اختلف السائر في معنى الدنيا قلت أخبرني بما حضرك من صفتها وأكشفت لي عوارها وبين لي فضيحتها ودلتني على شينها وبغضها إليّ فإن قلبي^d إلى حبها^d قال الدنيا منها ظاهر ومنها باطن ومنها عرض ومنها جسم ومنها أول ولها آخر ولها شاهد ولها غائب قلت فما الباطن منها قال إتباع الهوى الذي بطن في النفس واتبعه القلوب مثل الكبر والغلّ والحسد والرياء والسمعة وسوء الظن واعتقاد سوء الضمير والمؤاربة^e والمداينة وحب المحمدة وحب جمع المال والتكاثر والتفاخر^(72b) وحب الشرف والظاهر منها الدينار والدرهم والثوب والدار والخادم والمركب ومثل هذا وأشباهه (وما أشبهه kenarda) من متاع ظاهرها^f الذي يشين صاحبته ويقطع به عن الآخرة وقالت طائفة الدنيا هي الحياة وقالت أخرى هي الدينار والدرهم وقالت أخرى هي^g التفاخر والتكاثر قلت فما صحة الجواب عندك قال هو ما وصفت لك من متاع ظاهرها وباطنها^h قلت رحمك الله فما المحمود منها والمذموم قال جملة ذلك كله ما أخذت من الدنيا للدنيا فهي الدنيا المذمومة وما أخذت من الدنيا للآخرة فليس بمذموم وذلك أن النبي

(a - a) + (b . A) الهدى (b . A) فيلزمه موافقة (c - c) . B

(d - d) + (e . B) المؤاربة . B

(f) ظاهر الدنيا (g . B) - (h . A) + هل ما شرحت لك . B

صلى الله عليه وسلم ساخط^ا قال من طلب الدنيا حلالاً مكاثراً مفاخرأ
 لقي الله عز وجل وهو عليه ومن طلبها استعفاً عن^ب المسئلة^ب و^ج صيانة^ج لنفسه
 جاء يوم القيامة ووجهه كالقمر ليلة البدر نعم يا فتى^د إذا كان أخذه منها
 للتكاثر والتفاخر وإقامة الجاه والقدرة والعلو والمباهات وجمع الفضول لخوف
 الفقر فهى الدنيا المذمومة وإذا كان أخذه لها من طريق المباح فيما لا بد منه
 وفيه الفضل وصيانة الدين فهو من الدنيا وليس بمذموم كما قال النبي صلى الله
 عليه وسلم حُبِّبَ إِلَىَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ النِّسَاءُ وَالطَّيِّبُ وَجَعَلَ قِرَّةٌ عَيْنِي
 فِي الصَّلَاةِ فَهَذَا مِمَّا لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْقُصُ مِنَ الزُّهْدِ وَلَا يُسَمَّى دُنْيَا مَذْمُومَةً^(73a)
 وَإِنَّمَا ذَمَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الدُّنْيَا فُضُولَهَا كَمَا بَلَّغْنَا عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُ أَنَّهُ اسْتَعْمَلَ أَبَا الدَّرْدَاءِ عَلَى حِمِّصٍ فَاتَّخَذَ كِنْفًا أَنْفَقَ عَلَيْهِ دَرَاهِمِينَ
 فَكُتِبَ إِلَيْهِ مِنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عُمَيْرٍ قَدْ كَانَ لَكَ فِي بِنَاءِ
 فَارِسَ وَالرُّومِ مَا تَكْتَفِي^ه بِهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ الدُّنْيَا حِينَ أذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 بِخَرَابِهَا فَإِذَا أَنَاكَ كِتَابِي هَذَا فَقَدْ سَيَّرْتُكَ أَنْتَ وَأَهْلَكَ إِلَى دِمَشْقٍ فَلَمْ يَزَلْ
 بِهَا حَتَّى مَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ.

پرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

(a) غضبان (b - b . B + (c . A + (d . B و + B .
 (e - e) رحمه الله عليه (f . A) يكتن . B .